

Original Article

The Challenges Facing Basic Rights of Citizenship in Iranian Constitution in the Light of International Human Rights System

Shabnam Bashirtash¹, Mohsen Mohebi^{2*}, Saber Niavarani³

1. Ph.D. Student in Public Law, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science And Research Branch, Islamic Azad University (IAU), Tehran, Iran.

2. Assistant Professor, Department of public and International law, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University (IAU), Tehran, Iran. (Corresponding Author)

Email: sd.mohebi@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of public and International law, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science And Research Branch, Islamic Azad University (IAU), Tehran, Iran.

Received: 2 Feb 2020 Accepted: 22 Jul 2020

Abstract

The modern concept of citizenship is equalitarian, counter-hegemonic, and liberalistic in essence. Basically, rights of citizenship follow the same concept and guarantee its equalitarian and liberalistic aspects. Meanwhile, the ideas of human dignity, human autonomy are the justifying basics of these aspects because identifying inherent human dignity necessarily involves inherent equality among human beings and, individual autonomy, too is directly an indication of paying respect to free will of human being. Accordingly, it seems that one of the most important obstacles or challenges facing deepening and developing human rights in Iran is the adaptation of a particular and integrative approach to these basic ideas in Iranian constitution. Although, this constitution bears basic characteristics of modern citizenship which resonates revolutionary changes in a large scale in the political thought system in Iran; nonetheless, the most influential on the modern aspects of citizenship is the integration of basic ideas of rights of citizenship with non-modern concepts and impressions which resulted in discrepancies, divergences, contradictions, which in most cases weaken the modern characteristics of citizenship.

Keywords: Modern Citizenship; Rights of Citizenship; Human Rights; Human Dignity; Individual Autonomy

Please cite this article as: Bashirtash SH, Mohebi M, Niavarani S. The Challenges Facing Basic Rights of Citizenship in Iranian Constitution in the Light of International Human Rights System. *Iran J Med Law, Special Issue on Human Rights and Citizenship Rights 2020; 589-600.*

چالش‌های مربوط به مبانی حقوق شهروندی در حقوق اساسی ایران در پرتو نظام بین‌المللی حقوق بشر

شب‌نم بشیرتاش^۱، محسن محبی^{۲*}، صابر نیاورانی^۳

۱. دانشجوی دکتری رشته حقوق عمومی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. استادیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: sd.mohebi@gmail.com

۳. استادیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۳ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۱

چکیده

مفهوم مدرن شهروندی، ذاتاً مساوات‌طلبانه، سطله‌ستیز و آزادی‌گرایانه است. حقوق شهروندی نیز به لحاظ مبانی مبتنی بر این مفهوم و در ماهیت خود، ضامن وجوه برابری‌گرایانه و رهایی‌بخش آن است. در این میان ایده‌های کرامت انسانی و خودمختاری انسان، بنیان‌های پایه‌ای توجیه‌کننده وجوه مزبور هستند، چراکه شناسایی کرامت ذاتی انسان ضرورتاً مستلزم برابری ذاتی میان انسان‌ها بوده و خودمختاری فردی نیز مستقیماً دلالت بر احترام به آزادی اراده خودفرمان انسان دارد. بر این اساس، چنین به نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین موانع و چالش‌های پیش روی تعمیق و توسعه حقوق شهروندی در ایران، اتخاذ رویکردی منحصر به فرد و تلفیقی در قانون اساسی جمهوری اسلامی نسبت به این ایده‌های بنیادین است، هرچند قانون اساسی حامل خصیصه‌های اساسی شهروندی مدرن است که در سطح وسیعی بازتاب تحول انقلابی در نظام اندیشه سیاسی در ایران بوده است، با این وجود، آنچه که پس از تصویب این قانون، بیش از همه وجوه مدرن شهروندی را متأثر نموده، ترکیب ایده‌های بنیادین حقوق شهروندی مدرن با مفاهیم و برداشت‌های غیر مدرن است که موجب تشویش، دوگانگی، تناقض و در غالب موارد تضعیف خصیصه‌های مدرن شهروندی شده است.

واژگان کلیدی: شهروندی مدرن؛ حقوق شهروندی؛ حقوق بشر؛ کرامت انسانی؛ خودمختاری فرد

مقدمه

نهاد حق، نهاد ویژه‌ای است با خاستگاه و کارکردهای خاص. در حقیقت، نهاد حق، چه در مفهوم حق‌های بشری و چه در معنای حق‌های شهروندی، بر بنیان ایده‌ها و نظریه‌های خاصی بنا نهاده شده است که با وجود قرائت‌ها و برداشت‌های متمایز از آن‌ها، ایده‌ها و نظریه‌های مزبور هسته اساسی تشکیل‌دهنده حق در معنای مدرن آن هستند.

هرچند تحلیل مبانی توجیهی حق‌ها مستلزم عطف توجه توأمان به تمام عناصر سازنده نهاد حق، نظیر کرامت ذاتی انسان، خودمختاری اخلاقی انسان، فردگرایی و انسان‌گرایی است، با این وجود، کرامت ذاتی و خودمختاری اخلاقی فرد انسانی بنیادی‌ترین ایده‌های توجیه‌کننده حقوق انسان هستند، زیرا در حالی که سایر عناصر سازنده مفهوم حق، می‌توانند تشکیل‌دهنده ماهیت حق و یا تعیین‌کننده قلمرو و محتوای حق‌ها باشند، اما ظهور و بروز ایده‌های کرامت و خودمختاری انسان، به نحو مستقیم، در مقوله مبانی توجیهی نظام حق‌ها تجلی یافته و تأثیر قاطعی بر درک ما از مفهوم و کارکرد حق در عصر مدرن دارند.

موضع هر نظام حقوقی خاص راجع به مبانی اساسی نهاد حق، در سطح وسیعی، تعیین‌کننده تمام وجوه نظام حق‌ها؛ نه فقط مبانی و مفهوم حق، بلکه ماهیت و قلمرو، حتی کارکرد حق‌ها است. از این منظر، چنین به نظر می‌رسد که مهم‌ترین چالش پیش روی تعمیق و توسعه حقوق شهروندی در ایران معطوف به رویکرد تلفیقی، مبهم و حتی متناقض قانون اساسی نسبت به ایده‌های کرامت ذاتی و خودمختاری انسان است که ابعاد ستودنی برابری‌گرایی، آزادی‌خواهی و رهایی‌بخش نهاد مدرن حق را تضعیف و تحدید نموده است.

رویکردی که متضمن اختلاط و تلفیق ناهمگون انگاره‌ها، مؤلفه‌ها و هنجارهای پیشامدرن شهروندی با مفهوم مدرن و تحول‌یافته شهروندی هستند که دستاوردی جز تشویش در مفهوم حقوق شهروندی و ناکارآمدی عملی آن ندارد.

مبحث اول: تبیین مفهوم حقوق شهروندی در بستر

تحول تاریخی

شهروندی مفهومی بسیط، یگانه و معین نیست، بلکه مفهومی ربطی است که تنها در چارچوب روابط چندگانه، متقابل و به هم پیوسته شهروندان و اجتماع سیاسی قابل درک است. از یکسو مقوله شهروندی، مفهومی تطور یافته در بستر سلسله‌ای از تحولات تاریخی است که حاکم بر رابطه مزبور بوده‌اند. بنابراین شهروندی مقوله‌ای پویا و همواره در حال گذار است (۱). از سویی دیگر، شهروندی به سبب پیوستگی ماهیت آن با مؤلفه‌های گوناگونی همانند مشارکت، هویت، فضیلت، توزیع منابع، حق، مسؤولیت و مدیریت امور عمومی، مفهوم است کلی، گسترده، چندگانه و نامتعین (۲).

حقوق شهروندی به عنوان حقوق منبعت از موقعیت شهروندی، بی‌تردید، دربردارنده تمام ابهامات و تنش‌های موجود در مفهوم شهروندی است. بنابراین در جهت اجتناب از ارائه مفهوم بسیط و نامکفی از این دسته از حقوق، ناگزیر از تبیین مفاهیم شهروندی و حقوق شهروندی در بستر تحولات تاریخی مربوط و در پرتو قرائت‌ها و نظریه‌های سیاسی و جامعه‌شناسی مطروحه در این باره هستیم. به ویژه، تقابل و تعامل میان دو برداشت سیاسی و حقوقی از شهروندی، نقش تعیین‌کننده‌ای در ارتباط با شکل‌گیری و توسعه حقوق شهروندی و البته ماهیت و گستره حقوق و تکالیف شهروندی داشته است (۳). در برداشت سیاسی، شهروندی موقعیت سیاسی تلقی می‌گردد که معطوف به شراکت و مشارکت در حیات اجتماعی می‌باشد. در مقابل برداشت حقوقی، آن را وضعیتی حقوقی می‌داند که متضمن حقوق و تکالیفی از جنس حقوقی و محصور در نهادها و فرایندهای حقوقی است.

۱- گفتار اول: مفهوم شهروندی

در مفهوم کلی، شهروندی ناظر به رابطه رسمی میان افراد با دولت می‌باشد که عموماً متضمن مجموعه‌ای مشخص از حقوق و تکالیف است. با این وجود، مفهوم شهروندی از جنبه‌های متعددی مورد واکاوی قرار گرفته است؛ در معنای مضیق، به مثابه «یک وضعیت حقوقی (Legal Status)»، در معنای موسع به عنوان «مجموعه‌ای از حق‌ها (Set of

سلطه ناسازگار است، خواه منشأ سلطه دولت، خانواده و شوهر باشد و خواه کلیسا، گروه قومی و هر نیروی دیگری که ما را به عنوان فرد مستقل و قادر به اداره خود نمی‌شناسد» (۱). بر این اساس وی شهروندی را یک «وضعیت عضویت (Membership Status)» می‌داند که شامل مجموعه‌ای از حقوق، وظایف و مسؤولیت‌ها است که بر برابری، عدالت و خودمختاری دلالت دارد (۱).

از طرف دیگر، تعریف شهروندی از منظر شهروندی به مثابه فعالیت‌های داوطلبانه، مبتنی بر تأکید بر مسؤولیت‌های شهروندی است تا حقوق شهروندی. شهروندی در اندیشه اجتماع‌گرایان و جمهوری‌خواهان مدنی نه یک سازوکار حفاظت از فرد، بلکه یک تجربه زنده و واقعی مشارکت در حیات سیاسی می‌باشد (۶)، به نحوی که گستره و کیفیت شهروندی، تابعی و یا نمودی از مشارکت آن فرد در اجتماع سیاسی است (۷). ویژگی بارز این سنت، برجسته‌کردن مقوله هویت فردی و گروهی افراد و همچنین ایجاد پیوند میان این هویت با عنصر مشارکت یا به تعبیری با التزام‌های عملی اشخاص نسبت به عوامل سازنده حیات سیاسی است. بنابراین در بردارنده مفهومی موسع از شهروندی است که عمیقاً معطوف به امر مشارکت و البته تماماً در تضاد با تعریف شهروندی به عنوان یک وضعیت حقوقی صرف می‌باشد.

غالباً ادعا می‌گردد که تحولات حاکم بر مفهوم شهروندی و همچنین حقوق ناظر به آن را می‌توان در قالب سه عصر متمایز پیشامدرن، مدرن و پسامدرن طبقه‌بندی کرد (۸) که بر اساس آن، می‌توان سه قرائت کلان از شهروندی را، یعنی به ترتیب شهروندی اجتماع‌محور، دولت‌محور و انسان‌محور استنتاج نمود (۹)، هرچند این رویکرد تعمیم‌یافته قادر به بازگویی تمام تنوع و تکثر موجود در تجربه‌های تاریخی متمایز اعصار مزبور نیست، اما به خوبی می‌تواند خطوط کلی تحول مفهوم شهروندی و کارکردهای اساسی آن را نشان دهد (۵).

برداشت‌های یونانی و رومی از شهروندی تشکیل‌دهنده الگوهای کلاسیک از شهروندی هستند. نه‌تنها به این دلیل که متعلق به دوره کلاسیک تاریخ بوده، بلکه همچنین به این سبب که تعیین‌کننده و جهت‌دهنده مباحث مربوط به

(Rights) و همچنین در قالب «التزامات عملی افراد (Practiced Individual's Engagement)». در معنای مضیق، شهروندی معطوف است به رابطه حقوقی میان افراد و یک دولت خاص در پرتو قوانین و مقررات داخلی. از این منظر می‌توان شهروندی را وضعیت و جایگاه حقوقی تعریف نمود که بر اساس قوانین و مقررات حقوقی یک فرد را به یک دولت خاص پیوند می‌دهد و این موقعیت حقوقی از طریق هنجارهای حقوقی معطوف به چگونگی دستیابی و زوال آن، انتظام می‌یابد (۴).

چنین تعریفی مبتنی بر تأکید صرف بر ابعاد حقوقی شهروندی است که موجب غفلت از ماهیت اساساً سیاسی این مفهوم می‌گردد، لذا می‌توان در جهت دستیابی به تعریفی جامع و فراگیرتر با تمرکز بر سه عنصر پایه‌ای شهروندی، یعنی «عضویت در یک اجتماع سیاسی دموکراتیک»، «حقوق و منافع مشترک همزاد این عضویت» و «مشارکت در فرایندهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن اجتماع» شهروندی را به مثابه نوعی وضعیت برابری تعریف کرد (۳): «شهروندی یک وضعیت برابری مدنی است. شهروندی شامل عضویت در یک جامعه سیاسی است که همه شهروندان می‌توانند در مورد شرایط تعاون و همکاری اجتماعی بر مبنایی برابر، تصمیم‌گیری نمایند. این وضعیت، نه‌تنها حق‌های برابر برای استفاده از خیر جمعی تأمین‌شده توسط جامعه سیاسی را تضمین می‌کند، بلکه شامل وظایف برابر برای ارتقا و حفظ آن‌ها نیز می‌شود» (۵)، از جمله خود خیر جمعی شهروندی دموکراتیک (۳).

همچنین در راستای اجتناب از تأکید منحصر بر جنبه حقوقی شهروندی، به مثابه یک وضعیت حقوقی، که نمود بارز آن را می‌توان در مفهوم صرفاً حقوقی «تابعیت» مشاهده نمود، عطف توجه شایسته به عنصر مشارکت در تعریف شهروندی ضروری است. کیث فالکس بر این باور است که «ویژگی کلیدی معرف شهروندی که آن را از تابعیت صرف متمایز می‌کند وجود یک «اخلاق مشارکت (Ethic of Participation)» است. شهروندی نه یک موقعیت منفعلانه، بلکه یک موقعیت فعالانه است. به طور خلاصه، شهروندی با

بستر ملتی که نماینده اراده مردم بود، به افراد به مثابه «شهروند منفرد» و برابر تعلق می‌گرفتند (۱).

اعطای حق‌های شهروندی به «افراد» در چارچوب مفهوم «ملت»، نشان‌دهنده دوگانگی مستتر در اندیشه مدرن شهروندی است؛ شهروندان از یکسو به مثابه هویت‌های عمومی و سیاسی واضح قوانین و از سوی دیگر، به عنوان هویت‌های حقوقی و خصوصی، موضوع آن قوانین محسوب می‌گردند. از این رو مفهوم مدرن شهروندی محصول ترکیب برداشت سیاسی با برداشت حقوقی از شهروندی است (۳). با این وجود، نباید فراموش کرد که در این شکل نوین، هویت سیاسی و عمومی شهروندان، تنها در هنگام تأسیس نظام سیاسی و حقوقی جدید بروز می‌کند و پس از آن شهروندی اساساً، ماهیتی صرفاً حقوقی همراه با بهره‌مندی منفعلانه از حق‌های قانونی خواهد داشت.

هرچند شهروندی مدرن تحت تأثیر تلقی لیبرالیسم، توفیق بسیاری در تلفیق شهروندی با برابری کسب نمود (۱) و بدین سبب نه‌تنها مفهوم شهروندی، بلکه گستره آن نیز توسعه یافت. با این وجود، این برداشت از شهروندی با دو انتقاد قابل تأمل رو به رو شده است. یکی تقویت خصوصیت انفعالی شهروندی نسبت به جنبه فعال آن با تأکید بسیار بر نهاد دولت و دیگری ضرورت وجود فضای میانی لازم برای ارتباط شهروندان و دولت. چالش‌های یادشده، آغاز چرخشی در مفهوم و کارکرد شهروندی شده است (۹). شهروندی پست مدرن را می‌توان الگوی جایگزین برای پاسخگویی به چالش‌های شهروندی مدرن به شمار آورد. در حقیقت، توجه به تنوع در زیست‌جهان، تأکید بر ارزش‌های دموکراتیک، نگاهی جامع‌تر به مشارکت، اهمیت قائل شدن به جامعه اطلاعات‌محور و تأکید بر عاملیت شهروندان، مهم‌ترین مؤلفه‌های سازنده ایده آرمانی شهروندی پست‌مدرن هستند (۹، ۱۳). این رویکرد درصدد ثنوریزه کردن شکلی از شهروندی است که متضمن جهت‌گیری جهانی باشد که نه فقط حفاظت از حقوق، بلکه گسترش مسؤولیت‌ها به فراسوی دولت و توسعه نهادهای منطقه‌ای و جهانی اداره امور را نیز دربر بگیرد (۱).

شهروندی در دوره‌های تاریخی بعد از خود نیز بوده‌اند (۳). تلقی یونانی از شهروندی متضمن خوانش غالباً سیاسی از پدیده شهروندی است که بر اساس عنصر شراکت و مشارکت سیاسی برابر تمام شهروندان در اداره امور دولت‌شهر و ارتقای خیر عمومی اجتماع سیاسی انتظام یافته بود. بنابراین شهروندی نه مبتنی بر حقوق، بلکه متکی بر تکالیف و مسؤولیت‌ها بود، چراکه یکسان‌پنداشتن سرنوشت فردی اشخاص با سرنوشت جامعه سیاسی، ایده مطالبه حقوق فردی در مقابل منافع جامعه را غیر قابل درک می‌ساخت. تکالیف و مسؤولیت عموماً ماهیت وظایف قانونی و مسؤولیت‌های حقوقی نداشتند، بلکه شهروندان آن‌ها را فرصت‌هایی برای کسب فضیلت و خدمت به جامعه تلقی می‌کردند (۱).

در مقابل، برخلاف برداشت یونانی و تلقی رایج در جمهوری روم که «مشارکت سیاسی» عنصر اساسی تشکیل‌دهنده شهروندی بوده است، در دوره امپراتوری روم، این مفهوم با تحول اساسی رو به رو گردید، به نحوی که شهروندی در قالب «برابری در مقابل قانون» به هسته بنیادین مفهوم شهروندی تبدیل شد. برداشت رومی از شهروندی عمیقاً معطوف به «شهروندی منفعل» با حقوق و تکالیف مشخص در قالب یک دولت قانونمند بود (۱۰). این امر الهام‌بخش نظریه‌های متأخر در ارتباط با تعریف شهروندی به مثابه یک «وضعیت حقوقی برابر» شده است (۳). بدین ترتیب تجربه امپراتوری روم را می‌توان اولین صورت‌بندی حقوقی مفهوم شهروندی تلقی نمود. با این وجود، مفهوم مدرن شهروندی، در سطح وسیعی، متأثر از دو واقعه مهم تاریخی، یعنی انقلاب فرانسه و شکل‌گیری دولت - ملت (۱۱) و البته در بستر تحولات تضعیف‌کننده جامعه سنتی، از جمله شهرانی‌شدن (Urbanization)، سکولارشدن (Secularization)، صنعتی شدن و مدرن‌شدن فرهنگ، شکل گرفته و توسعه یافته است (۱۲). با این وجود، نقطه عطف واقعی در نظریه مدرن شهروندی در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه تحقق یافت (۱۰). در قلب انقلاب فرانسه برداشت جدیدی از شهروندی قرار داشت که بر نیروی بالقوه عمومیت‌گرا و مساوات‌طلبانه شهروندی تأکید می‌کرد. حق‌ها دیگر، امتیاز گروه‌های خاص نبوده، بلکه در

۲- گفتار دوم: مفهوم حقوق شهروندی

هرچند نگرش به شهروندی صرفاً به مثابه مجموعه‌ای از حق‌ها، اتخاذ رویکردی تقلیل‌گرایانه از مفهوم فراگیر و کلیت‌نگر شهروندی است، با این وجود، شهروندی غالباً در سطوح متعددی، به واسطه حق‌های شهروندی هویت می‌یابد. در واقع در غالب کشورها، کسب شهروندی متضمن استحقاق‌ها و امتیازات ویژه است که در قالب زبان حق‌ها تبلور نموده و در منظومه‌ای از قوانین و مقررات انتظام یافته‌اند. مطالبه حق‌ها بر مبنای شهروندی عموماً متضمن خواست همگانی برای دستیابی به مجموعه‌ای از حقوقی است که غالباً «حق‌های نهادین و موضوعه (Positive or Institutional Rights)» هستند که می‌باید در تبعیت از حقوق جهان‌شمول اخلاقی و بشری باشند (۳)؛ حقوقی که مبنای شناسایی آن‌ها به عنوان حق، عمل حقوقی خاص یا اعلام رسمی نهاد صلاحیت‌دار بوده و تحقق عینی آن‌ها منوط به تأسیس و کارکرد متناسب نهادهای متناظر است (۱۴).

بنابراین حقوق شهروندی حقوق مثبت‌ه و موضوعه خاصی هستند که هرچند نباید در تضاد با ارزش‌های اخلاقی باشند، اما در عین حال، حق‌های اخلاقی نیستند و اعتبار و اهمیت آن‌ها، ناشی از کیفیت شناسایی آن‌ها در یک نظام حقوقی خاص است. از این منظر می‌توان گفت که نمود بارز حقوق شهروندی، «حق‌های اساسی (Rights Constitutional)» می‌باشند که اعتبار و شأن خود را از قانون اساسی کسب نموده و در چارچوب آیین‌های و ترتیبات مربوط به پاسداشت قانون اساسی، همانند دادگاه‌های قانون اساسی، تضمین می‌گردند.

بنابراین کلیه حقوق متعلق به انسان را نمی‌توان حقوق شهروندی محسوب نمود؛ اولاً حقوق شهروندی متمایز از حقوق بشر است، دو مقوله مزبور هر یک به دو حوزه متفاوت از حقوق انسان اشاره دارند (۱۵). حقوق بشر ریشه در درک اخلاقی از انسان به مثابه عضو یک جامعه اخلاقی، یعنی جامعه انسانی، دارد. در مقابل، حقوق شهروندی ریشه در درک سیاسی از انسان به منزله عضو یک جامعه سیاسی، یعنی یک دولت - کشور، دارد و در نتیجه حقوق بشر مبتنی بر رویکرد «عام‌گرایانه (Universalist)» است. در عوض، حقوق شهروندی

مبتنی بر رویکرد «خاص‌گرایانه (Particularist)» است (۱۶) که در چارچوب ارزش‌ها، هنجارها، رویه‌ها و سنت‌های خاص یک جامعه سیاسی تعریف می‌گردد و البته اعتبار می‌یابد؛ ثانیاً حقوق شهروندی، منظومه‌ای ناهمگون از حق‌های خاص غیر یکسان و متفاوت است. این حق‌ها دارای خاستگاه، ماهیت و رسالت متمایز بوده، در واقع معطوف به تأمین منافع اجتماعی ویژه و به خصوص منافع طبقات اجتماعی خاص، به اشکال مختلف و نایکسان می‌باشند (۱۷). عطف توجه به «ناهمگونی حقوق خاص شهروندی»، ریشه در تفکیک این دسته از حقوق به سه قسم مدنی، سیاسی و اجتماعی در مقاله مشهور توماس مارشال، تحت عنوان «شهروندی و طبقه اجتماعی» (۱۸)، دارد. از منظر وی، حقوق مدنی، همانند آزادی بیان، حق مالکیت شخصی، حق برخورداری از رفتار برابر، در قرن هجدهم به سبب ایجاد نهادهای مدرن دادگاه‌های مدنی و جزایی شروع به توسعه نمودند (۱۹). در حقیقت، هدف اساسی آن‌ها حفاظت از آزادی افراد در برابر پیامدهای بالقوه مخرب تصمیمات سیاسی است (۱).

در مقابل حقوق سیاسی شامل «حق مشارکت در اعمال قدرت سیاسی» که به باور مارشال، از منظر تشکیلات سازمانی، مستلزم توسعه پارلمان و شوراهای حکومت محلی هستند که در قرن نوزدهم ایجاد شده و با گسترش حق رأی همگانی، به حقوق شهروندی تبدیل شدند، لذا مشارکت سیاسی دیگر نه امتیاز طبقاتی، بلکه حق شهروندی است که بر مبنای موقعیت و شأن اشخاص، نه امکانات اقتصادی آنان، تحقق می‌یابد (۱۹)، اما همگانی‌شدن حقوق سیاسی می‌تواند حاوی خطرات بالقوه‌ای نسبت به کارکردهای حمایت‌گرایانه حقوق مدنی از بازار باشد (۱).

حقوق اجتماعی مشتمل بر حمایت‌های درآمدی، آموزش رایگان و بهداشت عمومی، از منظر مارشال در قرن بیستم، در شکل مدرن خود با شکل‌گیری نهادهای دولت - رفاه توسعه یافته‌اند و کارکرد اساسی آن‌ها، تعدیل نابرابری‌های موجود در بازار است و بدین‌سبب حامل تنش‌های اجتناب‌ناپذیری با حقوق و آزادی‌های مدنی‌اند. بر این اساس و به عنوان نتیجه می‌توان حقوق شهروندی را مجموعه‌ای از حق‌های نهادین،

این تحول اجتماعی شگرف سبب سلسله تحولاتی گسترده در حوزه سیاست، حقوق و اخلاق گردید (۲۱). در حوزه سیاست، نفی امتیازات طبقاتی برخاسته از نظام معنایی تئوکراتیک، زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری اندیشه دموکراسی مدرن متکی بر توزیع برابر قدرت سیاسی را فراهم نمود. در عرصه اخلاق، برابری ارزشی میان انسان‌ها به بنیانی برای اضمحلال نظام‌های ارزشی تئوکراتیک تبدیل شد و در نهایت در گستره حقوق، «نظام سلسله مراتبی امتیازات اجتماعی و طبقاتی» جای خود را به مفهوم و نهاد نوین «حق» داد. بر این اساس، کرامت انسانی، به عنوان «ارزش برتر» به مبنایی مورد توافق (۲۲) برای طرح و توجیه حقوق انسان تبدیل گردید.

۱-۱- بند اول: ابتدای حقوق بشر بر ایده کرامت ذاتی

انسان: کرامت انسانی ایده بنیادین و مبنای توجیهی محوری حق‌های بشری در نظام بین‌المللی حقوق بشر است. مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر، با ارجاع به این مفهوم آغاز می‌گردد: «شناسایی کرامت ذاتی و حقوق مساوی و انتقال ناپذیر تمام اعضای خانواده بشری، اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان را تشکیل می‌دهد» (۲۳). همچنین در مواد متعدد این اعلامیه، کرامت انسانی، به مثابه بارزترین صفت موجود در انسان که توجیه‌گر برخورداری از حقوق، آزادی، زندگی شایسته انسانی است، مورد تأکید قرار گرفته است (مفاد مواد ۲۲ و ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر). ماده ۱ این اعلامیه اذعان می‌دارد: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ «کرامت» و حقوق با هم برابرند.»

با این وجود، صریح‌ترین عبارت متضمن ابتدای حق‌های بشری بر ایده کرامت انسانی، در مقدمه میثاق‌های حقوق مدنی و سیاسی، و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، پس از تکرار عبارت مندرج در مقدمه اعلامیه حقوق بشر، ذکر شده است: «حقوق مذکور ناشی از کرامت ذاتی انسان است»، اما کرامت انسانی، مفهومی مبهم، نامتعین و گاه گمراه‌کننده است. این امر در سطح وسیعی، ناشی از تحول و چندگانگی مفهوم آنچه از نظر تاریخی و چه تحت تأثیر قرائت‌های متمایز دین‌بنیان، طبیعت‌محور و انسان‌گرایانه بوده است.

موضوعه و نایکسان تلقی نمود که هم نشأت‌گرفته از عضویت کامل و برابر در اجتماع سیاسی هستند و هم تضمین‌کننده این عضویت کامل و برابر و کارویژه اصلی آن‌ها حفاظت از خودمختاری فردی، تضمین مشارکت جمعی برابر و دسترسی برابر به منابع عمومی است.

مبحث دوم: مبانی حقوق شهروندی در پرتو نظام بین‌المللی حقوق بشر

مفهوم مدرن شهروندی، ذاتاً مساوات‌طلبانه، سطله‌ستیز و آزادی‌گرایانه است. حقوق شهروندی نیز به لحاظ مبانی مبتنی بر این مفهوم و در ماهیت خود، ضامن وجوه برابری‌گرایانه و رهایی‌بخش آن است. در این میان ایده‌های کرامت انسانی و خودمختاری فردی انسان، بنیان‌های پایه‌ای توجیه‌کننده وجوه مزبور هستند، چراکه شناسایی کرامت ذاتی انسان ضرورتاً مستلزم برابری ذاتی میان انسان‌ها بوده و خودمختاری فردی نیز مستقیماً دلالت بر احترام به آزادی اراده مختار انسان دارد. این امر، با وجود تمایزات آشکار میان حقوق شهروندی و حقوق بشر، منجر گردیده است تا هر دو نظام متمایز حقوق انسان در سطح مبانی حق، متکی بر ایده‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای مشترکی باشند که عناصر ضروری هر نظریه معطوف به شناسایی و تضمین نهاد حق هستند. بر این اساس، می‌توان در جهت شناخت محدودیت‌ها و موانع پیش روی رویکرد منحصر به فرد قانون اساسی جمهوری اسلامی نسبت به مفهوم و کارکرد حقوق شهروندی، از الگوی متخذه در نظام بین‌المللی حقوق بشر بهره گرفت.

۱- گفتار اول: کرامت ذاتی انسان

در جوامع پیشامدرن، هویت افراد مرتبط با نقشی بود که هر فرد در سلسله‌مراتب اجتماعی ایفا می‌کرد، اما ظهور مدرنیته، منجر به درهم‌شکستن ساختارهای سلسله‌مراتبی شد که روابط اجتماعی را شکل می‌داد. مفهوم نابرابری‌گرایانه نجابت، به صورت تدریجی، جای خود را به ایده «کرامت (Dignity)» داد که مبتنی است به یک درک «برابری‌گرایانه» و «عمومیت‌گرایانه» که برخاسته از ویژگی‌های مشترک «انسان‌بودن» است (۲۰).

می‌شود که مستقیماً مستلزم آن است نسبت به همه اشخاص با «احترام برابر» رفتار شود (۳۰).

بر این اساس، مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر، دو مفهوم کرامت ذاتی و حقوق برابر را همانند مفاهیم همزاد و همسان تلقی می‌کند که چنین به نظر می‌رسد از همدیگر غیر قابل تفکیک می‌باشند. از این رو «حقوق بشر ذاتی هر فرد انسانی صرفاً متکی بر انسان بودن اوست. از این نکته ضرورتاً باید این نتیجه را گرفت که هیچ ویژگی و یا خصوصیت خاص متعلق به یک فرد که او را از دیگران متمایز می‌کند، نمی‌تواند استحقاق بهره‌مندی از حقوق بشر او را چه در درجه و یا نوع متأثر سازد» (۳۰).

۲- گفتار دوم: خودمختاری اخلاقی انسان

ایده خودمختاری فردی را می‌توان همانند کرامت ذاتی انسان، یکی از بنیان‌های اساسی تشکیل‌دهنده حقوق انسان تلقی کرد. با این وجود، ایده مزبور غالباً در پیوند با مفهوم کرامت انسانی به مثابه بخشی از مبانی توجیهی نظام حق‌ها طرح گردیده است، هرچند خودمختاری فردی انسان، مانند ایده کرامت انسانی مفهومی است که به سختی می‌توان دامنه مفهومی و حوزه کاربست آن را تعیین و تبیین نمود، اما این مفهوم نزد طرفداران حقوق بشر به عنوان یکی از ویژگی‌هایی بنیادین انسان محسوب می‌رود که کارویژه محوری حق‌ها حفاظت از این صفت ارزشمند انسان است و حتی مفهوم و محتوای حق عموماً، با توسل به این ایده تبیین و توجیه می‌گردد.

۲-۱- بند اول: اتکای حقوق بشر بر خودمختاری

اخلاقی انسان: در تعیین مفهوم خودمختاری انسان تفکیک میان «خودمختاری اخلاقی (Moral Autonomy)» و «خودمختاری شخصی (Personal Autonomy)» ضروری است، در حالی که خودمختاری اخلاقی ناظر به توانایی فرد انسانی در ترسیم نظرگاه اخلاقی خاص خود است، خودمختاری شخصی دارای مضمون وسیع‌تر است که معطوف به خودتنظیمی تمامی افعال فرد توسط خود او است، از جمله؛ اعمال، علایق، احساسات و باورهای انسان. در یک کلام،

به علاوه، حتی می‌توان تمایز مفهومی خاصی را نیز در میان اسناد اولیه حقوق بشری با اسناد متأخر در این باره مشاهده نمود (۲۴). به تعبیر دیگر ابهام در مفهوم کرامت انسانی، موجب شکل‌گیری دو رویکرد متفاوت در نظام بین‌المللی حقوق بشر شده است: «کرامت انسانی به مثابه تجلی اراده آزاد فرد انسانی» و «کرامت انسانی به مثابه جوهره ذاتی انسان بودن» (۲۵). تلقی اول مبتنی بر احاله مفهوم کرامت به فاعلیت اخلاقی انسان و باور به «کرامت به مثابه توانمندسازی فردی (Human Dignity As Individual Empowerment)» است که پیوند نزدیکی با ایده خودمختاری فردی و انتخاب‌های آگاهانه افراد دارد و هدف نهایی آن حراست از افراد در مقابل دولت و یا توانمندسازی آنان به عنوان اعضای کامل و اثرگذار جامعه مدنی است (۲۶).

تلقی دوم متضمن شناسایی کرامت انسانی به عنوان «ارزش اخلاقی برتر (Supreme Ethical Value)» است که از نقطه نظر هنجاری، اهمیت آن وابسته و منوط به هیچ ارزش، صفت منتسب به انسان و یا امر دیگری نیست (۲۷). هسته اصلی چنین رویکردی، باور به «ارزش ذاتی (Intrinsic Value)» هویت طبیعی انسان یا انسان‌بودن و لزوم احترام بی‌قید و شرط به آن است (۲۸). از این منظر، «کرامت ذاتی انسان، کرامت ذاتی موجودیتی طبیعی است که به عنوان بخشی از نوع انسان دارای توانایی‌های زبانی، عقلانی، عشق ورزیدن، اراده آزاد، فاعلیت اخلاقی، خلاقیت و ادراک زیباشناختی است» (۲۹). این برداشت را می‌توان «کرامت به عنوان محدودیت اجتماعی (Human Dignity as Societal Constraint)» تلقی نمود.

ایده کرامت ذاتی انسان چه در معنای مضیق و چه در معنای موسع آن، مفهومی ذاتاً برابری‌گرایانه و همه‌شمول است. از این رو تجلی بارز کرامت انسانی، شایستگی احترام برابر و برخوردارگی از حقوق برابر و همچنین نفی تمایزگذاری ارزشی میان افراد است. اندیشه حقوق بشر بر این بنیان استوار است که همه انسان‌ها در خصوصیات اساسی انسانی شریک‌اند و در نتیجه آنان را باید به دیده اعضای نژاد انسانی نگریست. شناسایی این خصوصیات به اصل بنیادین برابری منتهی

مهم‌ترین دلالت و پیامد چنین رویکردی نسبت به انسان، پذیرش حق حاکمیت انسان بر سرنوشت فردی و جمعی خویش از یک طرف، و بی‌طرفی اخلاقی نظام حق‌ها از طرف دیگر است.

۲-۲- بند دوم: اتکای حقوق شهروندی در ایران بر

حاکمیت اعطایی و محدود انسان بر سرنوشت خویش:
قانون اساسی، همانند منشور بین‌المللی حقوق بشر، متضمن اشاره صریح به ایده خودمختاری فردی در تعبیر متفاوت آن، همانند «فاعلیت اخلاقی»، «خودآیینی» و یا «حاکمیت اراده آزاد» انسان، نیست، اما برخلاف اسناد مربوط به منشور بین‌المللی حقوق بشر که ایده مزبور را در قالب ارجاع ضمنی به وجود خصیصه «عقل و وجدان» در ذات انسان مورد اشاره قرار داده‌اند، قانون اساسی جمهوری اسلامی، به نحو صریح، متعرض مهم‌ترین دلالت‌ها و اقتضائات خودمختاری انسان شده است، از جمله ادعان به «حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش» (مفاد اصل ۵۶ قانون اساسی)، «نفی سلطه‌گری فردی و گروهی» (مقدمه قانون اساسی)، «نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری» (اصل ۲ قانون اساسی)، «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» (اصل ۳ قانون اساسی) و تأکید بر تمهید زمینه‌ها و سازوکارهای راهبری هر فرد بر حیات فردی و اجتماعی خود (مقدمه قانون اساسی)، نمونه‌هایی از دلالت‌های مزبور هستند.

از منظر کلامی، خدا همانطور که انسان‌ها را در هنگام خلقت آزاد آفریده است، آن‌ها را در تعیین سرنوشت خود آزاد از تکلیف گذاشته تا با تکیه بر توانمندی تکوینی خویش روابط خصوصی و عمومی خود را تنظیم کنند. بنابراین آنچه از مجموعه قوانین اجباری در شرع بیان شده است نه یک قاعده فراگیر بر حیات اجتماعی، بلکه استثنایی از «قاعده عام آزادی تشریعی انسان» است. نتیجه این دیدگاه کلامی این است انسان‌ها در تنظیم زندگی اجتماعی خود تا آنجا که قوانین «محدود» الهی را نقض نکنند، آزادند (۳۷).

خودمختاری شخصی، به معنای مسؤول‌بودن انسان در مقابل وجدان خویش است (۳۲).

با این وجود، در ترسیم بنیان‌های توجیهی حقوق بشر، غالباً خودمختاری در مفهوم کانتی آن در قالب «خودآیینی» و حاکمیت بر سرنوشت به کار گرفته می‌شود که ناظر است به توانایی فرد انسانی در تعیین چارچوب‌های هنجاری و قوانین حاکم بر زندگی خود، آنگونه که خود انتخاب می‌کند. این مفهوم متضمن آن است که خودمختاری انسان اصولاً نه همانند یک قابلیت ذهنی، روانی و حسی، بلکه به منزله «توانایی عقلی» انسان در حاکمیت بر خودش پنداشته شود (۳۳). به بیان دیگر، «اراده و خواست انسان به منزله یک کارگزار عقلانی، علاوه بر آنکه می‌باید عامل اخلاقی باشد، باید خودش منشأ قانونی دانسته شود که الزام‌آور است» (۳۴).

بر این اساس، این اندیشه در میان نظریه‌پردازان فلسفه حق در عصر مدرن رواج بسیاری یافته است که خودمختاری فردی در معنای «فاعلیت اخلاقی» و «خودآیینی اخلاقی»، ایده کلیدی نهاد حق محسوب می‌گردد (۳۱). به تعبیری دیگر، ایده مبنایی حق‌ها همان راهبری حیات فردی براساس اراده خودآیین فرد است (۳۵) که این امر، نه فقط به معنای اهمیت زنده‌بودن، بلکه به معنای ارزش برتر فاعلیت، انتخاب و مسؤولیت فردی است (۳۶).

تبلور آشکار چنین اندیشه‌ای را می‌توان در ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر ملاحظه نمود: «تمام افراد بشر «آزاد» به دنیا می‌آیند و از لحاظ کرامت و حقوق با هم برابرند، همه دارای «عقل» و «وجدان» می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند» (۲۳). ماده مذکور در مقام بیان محورهای اساسی جهان بینی نظام نوین حقوق بشر نسبت به انسان، به خصوص ویژگی‌های بنیادین او است که قابلیت و ظرفیت بنامودن نهاد حق را دارند. تأکید این ماده بر آزاد متولدشدن انسان از یکسو و همچنین قابلیت عقلانی و وجدانی او از سوی دیگر، به روشنی ادعان به اراده آزاد، خودمختار، خودآیین انسان می‌باشد که شایسته است از طریق حق‌های بشری مورد حمایت قرار گرفته و حتی این اراده اخلاقی می‌تواند بنیادهای لازم برای توجیه حقوق انسان را فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

مفهوم حقوق بشر در ادبیات نویسندگان حقوق و علوم سیاسی تحت تأثیر رویکرد امانوئل کانت طراحی و ارائه شده است. به بیان ساده‌تر، مفهوم حقوق بشر تحت تأثیر نگاه مطلق کانت به مقوله اخلاق، قرار دارد. اخلاق نیز یکی از مبانی اصلی عالم حقوق محسوب می‌شود. از طرفی نیز، مبانی حقوق بشر و حقوق شهروندی، از جمله کرامت انسانی، خودمختاری، آزادی و... نیز دارای ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر هستند. در حال حاضر با حاکم شدن فضای پست‌مدرنیسم بر روابط میان تابعان حقوق و علوم سیاسی، انکسار و گوناگونی، به یکی از ویژگی‌های مهم هنجارها و مفاهیم حقوقی تبدیل شده است، در نتیجه مفاهیمی مانند حقوق شهروندی تحت تأثیر انکسار و گوناگونی مزبور قرار گرفته‌اند، البته این انکسار اساساً به نحوی نیست که به عنوان یک مانع برای توسعه و ترقی مصادیق حقوق شهروندی عمل کند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز از این امر مستثنی نیست، اما نکته‌ای که در اینجا باید به آن دقت داشت این است که در قانون مزبور، ساز و کارهایی که بتواند اولاً انکسار و گوناگونی را به دقت نشان دهد وجود ندارد؛ ثانیاً انکسار و گوناگونی مزبور صرفاً در مبانی (و نه در مصادیق حقوق شهروندی) مشهود است که این امر باعث می‌شود که انکسار و گوناگونی مزبور نه به عنوان عامل توسعه، بلکه به عنوان یک مانع برای توسعه مصادیق و هنجارهای حقوق شهروندی عمل کند.

هرچند قانون اساسی جمهوری اسلامی حامل خصیصه پررنگ رهایی‌بخش، برابری‌گرایانه و آزادی‌خواهانه شهروندی مدرن است که در سطح وسیعی بازتاب تحول انقلابی در نظام اندیشه سیاسی در ایران، به ویژه حول محور فروپاشی نظام سلسله‌مراتبی دیرینه امتیازات طبقاتی و نفی سلطه انسان بر انسان و همچنین بازاندیشی در جایگاه حقیقی انسان به مثابه موجودیتی صاحب کرامت ذاتی و دارای اراده آزاد خودسامان بوده است. با این وجود، آنچه در ارتباط با مبانی حقوق شهروندی در ایران پس از تصویب قانون اساسی نوین بیش از همه وجوه مدرن شهروندی را متأثر نموده است، ترکیب ایده‌های بنیادین حقوق شهروندی مدرن با مفاهیم و برداشت‌های

غیر مدرن است که موجب تشویش، دوگانگی، تناقض و در غالب موارد تضعیف خصیصه‌های رهایی‌بخش، برابری‌گرایانه و آزادی‌خواهانه شهروندی شده است و مستقیماً توسعه و تعمیق حقوق شهروندی را با چالش مواجه ساخته است.

نمود آشکار این امر را می‌توان در وهله اول، در تلفیق کرامت اکتسابی به ایده برابری‌گرایانه کرامت ذاتی انسان و سپس ترجیح مفهوم کرامت اکتسابی بر کرامت ذاتی مشاهده نمود که موجب تضعیف و تحدید برخورداری برابر همه انسان در حقوق شهروندی شده است.

References

1. Faulks K. Citizenship. Translated by Delfrooz M. Tehran: Kavir; 2011. p.4-13, 15, 24, 29, 32, 36, 47, 85, 87, 190-198. [Persian]
2. Riley D. Citizenship and the Welfare State. Translated by Ebrahimi J. Tehran: Agah; 2009. p.23. [Persian]
3. Ravetz J. City-Region 2020: Integrated Planning for a Sustainable Environment. London: Routledge; 2016. p.255-256, 258, 260, 263.
4. Balot R. Revisiting the Classical Ideal of Citizenship. In: Shachar A, Bauboeck R, Bloemraad I, Vink M. The Oxford Handbook of Citizenship. Oxford: Oxford University Press; 2017. p.15-35.
5. Ansari E, Saber M, Sabooripoor M, Farzi M, Faryadi M, Fnazad R, et al. Citizenship Rights. Tehran: Deputy of Education Research and Citizenship Rights; 2011. p.15, 32. [Persian]
6. Honohan I. Liberal and Republican Conceptions of Citizenship. In: Shachar A, Bauboeck R, Bloemraad I, Vink M. The Oxford Handbook of Citizenship. Oxford: Oxford University Press; 2017. p.83-106.
7. Bauböck R. Political Membership and Democratic Boundaries. In: Shachar A, Bauboeck R, Bloemraad I, Vink M, The Oxford Handbook of Citizenship. Oxford: Oxford University Press; 2017. p.60-82.
8. Tavasoli M, Noori M. Historical Sociology Lack of Citizenship Rights in Contemporary Iranian Political Discourses. *Quarterly Journal of Political Studies* 2016; 8(31): 21-59. [Persian]
9. Aminaghaee M, Zahedi M, Shiyani M. Survey and analysis of active citizenship. *Iranian Journal of Sociology* 2017; 18(3): 11-43. [Persian]
10. Davidson A, Castles S. Citizenship and migration: Globalization and the politics of belonging. Translated by Taghiloo F. Tehran: Research Institute for Strategic Studies; 2003. p.112, 119. [Persian]
11. Qasemi H, Kazempoor L. The evolution of the concept of citizenship in modern and postmodern times. *Quarterly Journal of Political Research* 2016; 6(3): 22-69. [Persian]
12. Turner B. Concept of Citizenship. Translated by Kargozari J. *Legal Journal of Justice* 2007; 71(58): 71-99. [Persian]
13. Abdolahi M. Postmodern approach to the three aspects of political development: government, civil society, citizenship. *Quarterly Journal of Politics* 2012; 42(1): 225-242. [Persian]
14. Ryngaert C. Selfless Intervention: The Exercise of Jurisdiction in the Common Interest. Oxford: Oxford University Press; 2020. p.17-18.
15. Amirarjmand A. What and why citizenship rights. *Legal Journal of Justice* 2007; 71(58): 63-89. [Persian]
16. Frick M. Human Rights and Relative Universalism. London: Springer; 2019. p.44-45.
17. Barbalet M. Citizenship Rights. Translated by Kargozari J. *Journal of Fundamental Rights* 2004; 2(2): 14-39. [Persian]
18. Harpaz Y. Citizenship 2.0: Dual Nationality as a Global Asset. New York: Princeton University Press; 2019. p.5.
19. Nash K. Contemporary political sociology: Globalization, politics and power. Translated by Delfrooz M. Tehran: Kavir; 2015. p.193, 197. [Persian]
20. Sangita J. Stripped of Citizenship, Stripped of Dignity? A Critical Exploration of Nationality Deprivation as a Counter-Terrorism Measure. In: Paulussen C, Scheinin M. Human Dignity and Human Security in Times of Terrorism. London: Springer; 2020. p.153-179.
21. Rasekh M. Theory of right. *Reproduction and Infertility Quarterly* 2009; 10(4): 112-143. [Persian]
22. Shastak G. Philosophy Foundation of Human rights. Translated by Sharifi H. Tehran: Tehran University Press; 2001. p.61. [Persian]
23. Amirarjmand A. Collection of International Human Rights Documents. Tehran: Beheshti University Press; 2007. p.69-115. [Persian]
24. Sadeghi M. Human dignity is the basis of the prohibition of human replication in international instruments. *Law and Political Science Research* 2006; 2(3): 74-99. [Persian]
25. Habibzadeh T, Farajpoor A. Human dignity and the basis of human rights and citizenship enshrined in the Constitution of the Islamic Republic of Iran. *Quarterly Journal of Public Law Studies* 2016; 46(1): 11-48. [Persian]
26. Herring J. Medical Law and Ethics. Oxford: Oxford University Press; 2020. p.21.
27. Yan K. A Story of Defending Human Dignity as a Right and Virtue, with Reference to the Cross Removal Incidents in China. In: Xie Z, Kollontai P, Kim S. Human Dignity, Human Rights and Social Justice: A Chinese Interdisciplinary Dialogue with Global Perspective. London: Springer; 2020. p.69-83.

28. Dominique M. Human Dignity: Conceptual Unity and Plurality of Content in Swiss Law. In: Feuillet B, Orfali K. The Reality of Human Dignity in Law and Bioethics: Comparative Perspectives. London: Springer; 2018. p.117-128.
29. Gilabert P. Human Dignity and Human Rights. Oxford: Oxford University Press; 2019. p.327.
30. Craven M. International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights: A Perspective on Its Development. Translated by Habibi M. Qom: Mofid University of Humanities; 2008. p.206, 207. [Persian]
31. Walderon J. Philosophy of Right. Translated by Rasekh M. *Useful Quarterly* 2000; 21(11): 13-37. [Persian]
32. O'Dwyer S. Confucianism's Prospects: A Reassessment. New York: New York University Press; 2019. p.54-55, 57.
33. Ameriks K. Kantian Subjects: Critical Philosophy and Late Modernity. Oxford: Oxford University Press; 2019. p.87-90.
34. Hekmatmehr M, Ghafari A. Adaptive Analysis of Kant's Philosophy of Secularist Ethics. *Religious Anthropology* 2012; 27(12): 61-86. [Persian]
35. Richards D. Rights and Autonomy. *Ethics* 1981; 92(1): 11-36.
36. Rahmani Z. Theories confirming the truth. *Strategy Magazine* 2011; 20(58): 17-34. [Persian]
37. Shafiee M. The Sovereignty of God and the People in the Constitution of the Islamic Republic of Iran. *Bi-Quarterly Journal of Human Rights* 2012; 7(2): 31-62. [Persian]